### محمدرضا اسحاقی، خنیاگر موسیقی مازندران در گفت‌وگو با «شرق»:

# موسیقی باید اشک آدم را در بیاورد

آرش نصیری

**محمدرضا اسحاقی گنجینه موسیقی شرق مازندران است. خنیاگری که عمری را با مقامات هرابی و حقانی و همه مقامات و ریزمقامات و گوشه‌های موسیقی مازندران زیسته و برخی از این گوشه‌ها و مقامات فقط در سینه سوخته او ذخیره شده است. استاد اسحاقی، در این وانفسای تاثیر نامطلوب رسانه‌ها بر موسیقی فاخر، خود و موسیقی‌اش را فاخر نگه داشته و پخش فقط بخش‌هایی از هنر ایشان در سریال پایتخت، نشان داد که هنر درست چه میزان می‌تواند موردتوجه مردم هنردوست قرار گیرد. البته استاد چندان از این سریال رضایت ندارد که طبیعتا بخشی از این نارضایتی مربوط به مضمون آن است اما آنچه همگان دیده و شـنیده‌اند میزان تاثیر صدا و هنر حاج‌محمدرضا اسـحاقی است؛ مردی از گرجی‌محله بهشـهر و یکی از سمبل‌های موسـیقی ما. در این گفت‌وگو با ایشان درباره گروه رستاک هم صحبت کردیم که همگان دیدار این گروه را با اسـتاد در آخرین آلبوم تصویری‌شان، دیده‌اند. این گفت‌وگو به همت و همراهی سیدحسـن اصغری قلعه‌سـری، شـاعر توانای مازندران و صاحب مجموعه «شـکرلِلـه» و همچنین آلبوم و شـعر آرش کمانگیر به زبان مازندرانی، میسر شد که از ایشان و همراهی‌شان در این گفت‌وگو سپاسگزارم.**

**کار موسیقی را با خواندن شروع کردید یا با نوازندگی؟**

**اسحاقی:** من خوانندگی و نوازندگی می‌کردم و در اردوهای پیشاهنگی و بر اثر تشویق دوستان و معلمان این کار را جدی‌تر و حرفه‌ای‌تر ادامه دادم. در ضمن مادرم هم در زمینه موسـیقی وارد بود؛ هم شـعر می‌گفت و هم می‌خواند. من تحت‌تاثیر این فضا و تشویق دوستان کار موسیقی را جدی‌تر ادامه دادم.

**اصغری:** شـما در سـوگ‌خوانی‌ها و خواندن داسـتان‌های اسـاطیری یک هنرمند منحصربه‌فـرد در مازنـدران هسـتید. فرمودیـد که والـده حضرتعالـی در زمینه این داستان‌سرایی‌ها فعالیت می‌کردند.

**اسحاقی:** اضافه کنم که پدر من هم نقال بودند... .

**اصغری:** بله. پس هم پدر و هم مادر در این زمینه فعال بودند. چه مقدار از این آوازهایی که می‌خوانید تحت‌تاثیر پدر و مادر است؟

**اسـحاقی:** بیشتر از آنچه فکرش را بکنید. مادرم منظومه‌ای می‌خواند به نام طاعون. گویا صدسـال پیش طاعون آمده بود و این منظومه‌های مویه ساخته شده بودند. وقتی مادرم می‌خواند، اوایل در جریان نبودم اما کم‌کم و بعدتر متوجه شده بودم که این منظومه چه گنجینه گرانقدری اسـت. یا توتون‌زاری‌ها و ترانه‌هایی مربوط به دوران بیگاری‌های رضاشـاه که همگی در زندگی مردم جاری بود و نقش هنرمندان موسـیقی آن زمان در آنها مشهود است.

**شعر منظومه طاعون یادتان هست؟**

باید با ساز بزنم و بخوانم. همه‌اش موسیقی مویه و سوگ‌خوانی است.

**اگر ممکن است چند بند از شعرش را بفرمایید.**

(با آواز می‌خواند): «گرجی‌محله بموئه طاعون/ بورده خانه میر قربون/ بکوشته هفت تا جوون/ برار ته خاخر بمیره

برار بیه سرکاشتی/ سیو زلف و گس پشتی/ برارته خاخر بمیره...» (گرجی‌محله طاعون آمده است/ به خانه میرقربان رفته/ هفت تا جوان را کشته/ برادر خواهرت بمیرد/ برادرم سرکشتی گیر بود/ زلفاش سیاه و قوی‌هیکل بود/ برادر خواهرت بمیرد...»

**در موسـیقی شـرق مازنـدران دو خنیاگر معروف داشـتیم که یکی‌شـان نظام شـکارچیان بود و بعد هم شما. آیا شـما فقط صدای ایشان را شنیده بودید یا اینکه با هم آشنایی هم داشتید؟**

**اسحاقی:** ما رفیق بودیم و چند برنامه هم با هم رفتیم و حتی من او را به عروسی در محلمان، گرجی‌محله، آوردم. اولین‌بار در عروسی کدخدای زاغمرز با هم آشنا شدیم. در آنجا هم من دعوت بودم و هم نظام.

**شما به‌عنوان یک خواننده جوان و نظام یک خواننده پیر... .**

**اسحاقی:** احسنت. بله.

**در سـال‌های گذشـته که ارتباطات و رسـانه‌ها شـکل امروزی را نداشت، حفظ موسـیقی اصیل راحت‌تر بود و مثلا شما در عروسی‌ها و مراسم این موسیقی را اجرا می‌کردید و مردم با آن آشنا بودند اما این روزها شرایط تغییر کرده و به نظر می‌رسد حفظ این موسیقی سخت‌تر است... .**

**اسحاقی:** بله. در تلویزیون هم که با من صحبت می‌کردند این بحث مطرح شد. همیشه هم این سوال را می‌پرسند و همیشه هم ما آسیب‌شناسی این موضوع را گوشزد می‌کنیم ولی کسی توجهی ندارد. من خودم می‌دانم آن مجری محترم که این سوال را می‌پرسد کاره‌ای نیسـت و خود او و شـما علاقه‌مند به این فرهنگ و هنر هستید که می‌پرسید. متاسفانه هیچ‌وقت یک مسوول این سوال را نمی‌پرسد تا در کنار آن اقدامی هم انجام دهد. الان متاسفانه بدون آگاهی روی این ملودی‌های بی‌نظیر شعرهای سبک قرار می‌دهند و هم ملودی‌ها را ناقص ارایه می‌دهند و هم لطمه می‌زنند. متاسفانه بخشی از این اتفاقات توسط دست‌اندرکاران موسیقی در غرب مازندران می‌افتد که همه امکانات را دارند و بدون اشراف به موسیقی شرق مازندران به این تخریب‌ها دست می‌زنند. آنها نمی‌دانند که اول باید اصل این موسیقی را بشناسانند و بعد اشکال عاشقانه امروزی آنها را. متاسفانه امروز عده‌ای آمده‌اند که فرهنگ را تخریب کنند و موفق هم شده‌اند.

**آیا ملودی‌های شرق مازندران متاثر از موسیقی خراسانی هم هست؟**

**اسحاقی:** نه. در همه این حوالی موسیقی‌ها متاثر از موسیقی مازندران هست. مثلا در منطقه طالقان «عزیز و نگار» دارند که روایتی از «نجما» است که ما هم می‌خوانیم. نجما را در تربت‌جام هم می‌خوانند منتها به شکل «چهاربیتی».

**به‌هرحال طبیعی است که این موسیقی‌ها روی هم تاثیر داشته باشند.**

تاثیر شاید اما ما الان به شمال خراسان نزدیک‌تریم منتها موسیقی ما هیچ شباهتی به موسیقی آنجا ندارد.

**اصغری:** استاد همین تیتراژ سریال پایتخت که می‌خواند: «جومه نارنجی». شنیده‌ام که این در اینجا هم خوانده می‌شد منتها شعرش کمی فرق می‌کرد و می‌گفت: جومه نارنجی گلم، رخساره نارنجی.

**اسحاقی:** بله. این را حتی آغاسی هم خوانده بود.

**اصغری:** آیا اینها هم جزو موسیقی مازندران است؟

**اسـحاقی:** ما می‌توانیم «علی‌آباد» را از لحاظ موسـیقایی از بقیه مازندران جدا کنیم. موسیقی آنجا بین موسیقی شمال خراسان، موسیقی ترکمنی و موسیقی مازندران است. یک عده‌شان موسیقی ما را می‌خوانند.

**اصغری:** جناب استاد. چرا برخی از اشعار هرایی‌ها دوبیتی‌های فارسی است؟ آیا این دلیل بر این نیست که این موسیقی با موسیقی کومش و دامغان آمیخته است؟

**اسحاقی:** باباطاهر بر کل موسیقی ایران تاثیر گذاشته است، همینطور فایز دشتستانی. اینها دوبیتی‌سرا بودند و دوبیتی در همه ایران جایگاه دارد و در همه ایران اشعار باباطاهر و فایز را می‌خوانند. چون با فهم و سلیقه مردم نزدیک بود و مفاهیم درست انسانی و اخلاقی و عاشـقانه را مطرح می‌کرد. ضمن آنکه در مازندران به هر حال زیاد نبودند کسـانی که شـعر خوب بگویند و به‌جز «امیری» و «طالبا» کمتر شعر مازندرانی خوب از قدیم داریم. همه آنهایی که دنبال کارهای به قول ما مغزدار خوب بودند هر شعر خوبی که به دستشان می‌رسید را می‌خواندند. در همین مازندران خیلی‌ها از فایز می‌خوانند در حالی که فایز شاعر جنوب است. باباطاهر هم که جایگاه خودش را دارد.

**ما در مورد نظام شکارچیان حرف زدیم و همه می‌دانیم که اصلیت نظام مازندرانی نبود و از طایفه گدارها بود. آیا این در کارش تاثیر نداشت؟**

**اسـحاقی:** اتفاقا جوابی که می‌خواهم بدهم به همین صحبت‌های ما مربوط می‌شود و همان مساله زبان است. «گدار»ها هم به حفظ موسیقی ما کمک کردند و هم به آن ضربه زدند.

عکس: شرق

**فکر می‌کنم حفظ کردن موسیقی مربوط به زمانی است که تعصبات خشک مذهبی در منطقه سیطره داشت. درست است؟**

**اسـحاقی:** بله. من یادم است که وقتی ما ساز می‌زدیم به ما می‌گفتند که مگر گدار هستی؟ تا چندسال پیش و متاسفانه همین الان هم این مسایل هست. البته کم‌کم سطح فرهنگ عمومی بالا رفت و گفتند که این هنر است و ارزش دارد. ما البته توجهی به این مسـایل نداشتیم و کار خودمان را می‌کردیم و ضمن آن، هم گدارها و هم همه نژادها و اقوام دیگر برای ما محترم بودند و هستند.

**به حفظ موسیقی توسط گدارها اشاره شد، با این حال بفرمایید نقطه ضعیف کار آنها چه بود؟**

**اسحاقی:** علت این مساله این بود که هیچ‌کدام سواد نداشتند. ما و دیگران می‌خواندیم و آنها حفظ می‌کردند و اگر متوجه شـده باشـید مرحوم نظام خیلی از شعرها را اشتباه می‌خواند و تحت‌تاثیر او هنوز گدارها این اشتباه‌ها را تکرار می‌کنند. آنها ملودی را حفظ می‌کردند اما هیچ داستانی را نمی‌توانستند حفظ کنند.

**شاید چون تعلق خاطر درونی به این داستان‌ها نداشتند.**

**اسحاقی:** شاید. بخش مهم ماجرا بی‌سوادی بود. خیلی از گدارها اگر ۵۰تا ملودی را از حفظ باشند، یک تعدادی شعر حفظ هستند که این شعرها در همه این ملودی‌ها هست. علتش این است که دنبال کلام نبودند و نمی‌توانستند هم باشند. همچنین خیلی‌ها از موسیقی‌های کوچه‌بازاری و موسیقی‌های افغانی هم تاثیر گرفته‌اند. تحریرهای موسیقی افغانی به موسیقی شرق مازندران نزدیک است و متاسفانه الان خیلی‌ها موسیقی افغانی را به‌عنوان موسیقی مازندرانی به خورد مردم می‌دهند. ما نمی‌توانیم کاری انجام دهیم و متاسفانه ارگانی هم نیست که خود را موظف بداند اینها را آموزش دهد تا جوان‌ها شعرهای درست و اصولی با ملودی‌های اصیل بخوانند.

**هم‌اکنون گروهی از جوانان هسـتند که در زمینه موسیقی اقوام کار می‌کنند از جمله موسـیقی مازندران. شاخص‌ترین آنها گروه «رستاک» است که خدمت شما هم آمده‌اند. آنها به این مسایل توجه دارند... .**

**اسـحاقی:** باید ببینیم که آنها به کجا و چه بخشـی توجه کرده‌اند. آنها بیشـتر به بخش‌های ریتمیک موسـیقی‌های مناطق از جمله موسیقی مازندران توجه دارند و دو ریزمقام از اینجا و دو ریزمقام از جای دیگر برداشته‌اند در حالی که اصل حرف ما، در مورد موسیقی آوازی است.

**اصغری:** اجازه دهید من فرمایش اسـتاد را کامل کنم. الان بیشتر تصانیف موسیقی مازندران خوانده می‌شود. این تصانیف به‌خاطر ضرباهنگش کمی با موسیقی پاپ همگون اسـت بنابراین در آن طرف آب و در بین مـردم عامه خریدار دارد و آنها هم همین‌ها را می‌خوانند در حالی که موسیقی مازندران برآمده از آرزوها، آمال، شکست‌ها و گرفتاری‌ها و فرهنگ این مردم است. مثلا جایی که می‌گوید: «کدوم چاروادار ره برار بییرم/ دم به دم خبر شه یار بییرم» (ترجمه: کدوم چاروادار را برادرم بدانم و از او خبر یار خودم را بگیرم)، این نشان می‌دهد مردم مازندران اگر کسی را در حد برادری قبول نداشتند حتی اسم یار خود را پیش او به زبان نمی‌آوردند. هرکدام از این ترانه‌ها نشـان‌دهنده بخشی از زندگی و نگرش این مردم اسـت در حالی که گروه رسـتاک و گروه‌های دیگر فقط ملودی‌های ریتمیک را می‌گیرند و با ابزار موسـیقی دیگر اقوام می‌نوازند و اسم آن را هم می‌گذارند موسیقی مازندران یا لرستان.

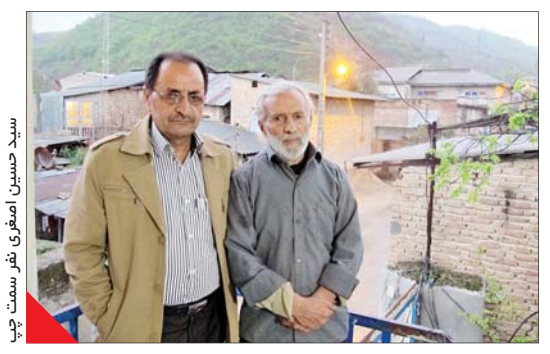

سید حسین اصغری نفر سمت چپ

**البته تا جایی که من از خود این دوستان شنیده‌ام می‌دانم آنها هیچ‌وقت نمی‌گویند ما موسیقی مازندرانی می‌خوانیم، می‌گویند موسیقی ما موسیقی رستاکی است... .**

**اسـحاقی:** بله درست است. این دوسـتان یک کار طنز کردند و یک بار هم «لاره» را خواندند. من فلسفه لاره را به آنها گفتم ولی کار دیگری کردند چون اگر بخواهند کار آوازی انجام دهند ماه‌ها و سال‌ها باید بروند کار کنند.

**بله. ضمن آنکه ریتم این موسیقی است که به برادران مرادی کمک می‌کند بتوانند موسیقی ما و موسیقی‌های دیگر را بخوانند.**

**اصغری:** حتی «بانوبانوجان» را هم خوانندگان اسـم و رسـم‌دار موسـیقی مازندران ریتمیک می‌خوانند و نمی‌توانند آن را مثل استاد اسحاقی با حالت‌های آوازی اجرا کنند. بانوجان باید به شـکل آوازی خوانده شـود برای آنکه این ملودی، یکی از غمگنانه‌ترین ملودی‌های موسیقی مازندران است و زمانی خوانده می‌شد که طرف می‌خواست دردها و آرزوها و آمال خود را بیان کند اما بعضی چون کار نکرده‌اند و نمی‌توانند به شکل درست آن را اجرا کنند آن را به صورت ریتمیک اجرا می‌کنند.

**به هر حال باید بپذیریم که موسیقی آوازی بیشتر موسیقی فرهیختگان است و مردم عامه زیاد با آن ارتباط برقرار نمی‌کنند.**

**اصغری:** این درست است اما ما به علاقه‌مندان امروزی اصل را نشان نداده‌ایم تا آنها بتوانند اصل این موسیقی و کاریکاتوری که به‌عنوان موسیقی مازندرانی به آنها عرضه می‌شود را از هم تشخیص دهند. ما باید اول اصل را عرضه کنیم بعد بگوییم که جوانان ما این موسیقی را به‌عنوان موسیقی سنگین نمی‌پذیرند. وقتی واویلای موسیقی را در حد مطربی پایین بیاورند آن وقت سمبل موسیقی مازندران می‌شود «سـپیده جان». جوان ما از موسـیقی مازندرانی چیزی نشنیده تا ما با خیال راحت بگوییم آن را می‌پسندد یا نه.

**شما که موسیقی شاد را رد نمی‌کنید؟**

**اسـحاقی:** رد نمی‌کنم به شـرطی که به اصل لطمه نزند و حرمت کلام را نگه دارد. بگذارید در مورد نکته قبلی توضیحی بدهم. دوسال پیش، از یکی از رسانه‌های معروف خارجی به من زنگ زدند که با من مصاحبه کنند. گفتند می‌توانی «شه نیسان ره بار بزنم» (ترجمه: نیسان خودم را بار بزنم) را بخوانی؟ گفتم خانم محترم این موسیقی مبتذل و کوچه بازاری ماست و من هزارسال دیگر این کار را نمی‌کنم اما در عوضش چیز دیگری را می‌خوانم و یک قطعه دیگر خواندم. گفت: حاج آقا اینجا اشـک همه را درآوردی. بله. موسیقی باید اشک آدم را دربیاورد، چه اشک شوق و چه اشک غم. موسیقی که عمیق باشد یک شوق ماندگار در انسان به وجود می‌آورد.

**اصغری:** اینکه بعضی از شعرها عوض شوند شاید جای اشکال نباشد اما کلام باید در شأن ملودی باشد. اینکه یک کلام مبتذل روی یک ملودی بسیار فاخر و چند هزارساله قرار بگیرد جای اشکال و تاسف دارد.

**از بین کسـانی که در زمینه موسـیقی محلـی، خاصه موسـیقی مازندرانی کار می‌کنند، کار آریا عظیمی‌نژاد بهتر از بقیه است. درست است؟**

**اسحاقی:** کار و هنر ایشان به جای خود، ما اینقدر کمبود هنرمند کاربلد داریم که مردم اگر یک کار نسبتا خوب هم بشنوند برای شنیدن آن از خودشان شوق نشان می‌دهند، مثل سبد کالا که مردم دست و پای هم را شکستند. این به دلیل کمبود و نداری مردم است. پایتخت یک کار کمدی است و می‌خواهند با موسیقی آن را به تراژدی تبدیل کنند و این سخت است. یک جا صحنه‌ای است که بازیگر در کشتی زمین می‌خورد و صدای من می‌آید که در مقام حقانی می‌خوانم.

**البته فکر می‌کنم علاقه‌مندان موسیقی اینها را از هم تفکیک می‌کنند.**

**اسحاقی:** بله. مردم جدا می‌کنند.

**ارتباط شما با عوامل سریال «پایتخت» چگونه برقرار شد؟**

**اسحاقی:** من اصلا قرار نبود بخوانم و راضی هم نبودم که این کار را انجام بدهم. من با جلال محمدی همکاری می‌کنم. آمدند گفتند که قرار است ما تیتراژ این کار را اجرا کنیم. یعنی فقط صحبت تیتراژ بود اما از این تیتراژ اسـتفاده نکردند و از همان تیتراژ قدیمی‌اسـتفاده کردند. گفتم ایرادی ندارد. آن دفعه هم آقای هوشنگ جاوید این کارها را داده بود و یک دفعه به من گفتند که صدای تو در سـریال پخش می‌شـود. اولا تا آدم فیلمنامه را نخواند نمی‌تواند کار بکند. به من گفتند که یک جا طرف کشتی را باخته و ناامیدانه در برف‌ها می‌رود. من اول شعر مازندرانی گفتم و بعد گفتند اگر فارسی باشد بهتر است و من بداهه شعری نوشتم با این مضمون که غرورت تو را زمین زده است. به خودم فشار آوردم و شعر نوشتم چون وقتی شما فیلم را ندیدی یا فیلمنامه را نخواندی نمی‌توانی حس بگیری. ضمن آنکه روی این موسیقی کار زیادی انجام نشده. مثلا لِلـه وای» حاج سبحان نادری که پخش می‌شود تمرین حاجی است. او تازه داشت دهنش را گرم می‌کرد که آن تمرین ضبط و پخش شد. این موسیقی از دید ما که موسیقی و نوازندگی موسیقی مازندرانی را می‌شناسیم کلی ایراد دارد. ضمن اینکه خود فیلم توهین‌آمیز است. انگار که اگر کسی با لهجه مازندرانی حرف بزند خنده‌دار است. آنها مازندرانی هستند و با هم فارسی حرف می‌زنند و گهگاهی آقای علیرضا خمسه به‌عنوان مزه یک کلمه می‌گوید. در سریال‌ها طوری نشان می‌دهند که انگار ما با هم مازندرانی حرف بزنیم خنده‌دار است در حالی که مجریان بسیاری به این زبان حرف می‌زنند. باید چند نفر سخنور روی این متون کار کنند. سریالی مثل سریال پایتخت مثل همان سبد کالاست که مردم به آن هجوم می‌آورند. علت آن نبود و کمبود هنر فاخر است.

**آریا عظیمی‌نژاد مازندرانی نیست اما به موسیقی‌های محلی و مقامی ایرانی اشراف خوبی دارد. آیا فکر می‌کنید اگر او بخواهد با شما یک آلبوم موسیقی مازندرانی کار کند بتواند این کار را انجام دهد؟**

**اسـحاقی:** من به آقای عظیمی‌نژاد و هنرشان احترام می‌گذارم. ایشان در زمینه کار خودش آدم شناخته‌شده‌ای است. در ضمن کارگردان سریال هم گفته که من با شما کار دارم و احتمال همکاری هست. باید ببینم این کار چه کاری هست. آنچه من گفتم یک بحث کلی درباره کلیت کار است که من به‌عنوان یک نفر آشنا به این فرهنگ نسبت به آن گلایه دارم.

**اصغری:** این جمله را از قول من بنویسید. در پایتخت هیچ گوشه‌ای از فرهنگ مازندران دیده و رعایت نشد. آنچه دیده می‌شود برداشت مردم‌پسندی از زندگی گروهی است که به ظاهر مازندرانی هسـتند. البته کار بدی هم نیسـت و آنچه در مازندران اتفاق افتاد، می‌توانست در هر یک از استان‌های دیگر هم اتفاق بیفتد، مگر تکه‌هایی طنزآمیز از برخی کلام‌های مازندرانی که هیچ مازندرانی در یک جمع پنج‌نفره معمولا آن را به کار نمی‌برد. این شخصیت‌ها، مثلا آقای تنابنده، می‌توانست یک آقای خوزستانی باشد با همین نوع زندگی، یا مثلا آقای خمسـه می‌تواند یک مشـهدی هم باشد و این شخصیت‌ها ربطی به فرهنگ و نوع زندگی مردم مازندران ندارند. در این سـریال فقط چندجایی که آقای اسحاقی می‌خوانند گوشـه‌هایی از موسیقی مازندران است و چندجا هم موسیقی شاد کوچه بازاری مازندرانی پخش می‌شود.

**نکتـه‌ای کـه باید بگویم این اسـت که بـرای فرهنگ‌های دیگر و مـردم دیگر شهرستان‌ها این موسیقی که در سریال پخش می‌شود جذاب و شنیدنی است.**

**اصغری:** تصور کنید اگر اصل بود و بیشتر روی آن کار می‌شد چقدر تاثیرگذارتر بود.

**اسحاقی:** چه اتفاق‌هایی می‌افتاد اگر دستم بازتر بود. یعنی آقای عظیمی‌نژاد باید از من می‌خواست که این کارها را با وقت و جدیت روی کار انجام می‌دادم، ضمن آنکه اگر فیلمنامه را می‌دیدم هم اتفاقات بهتری می‌افتاد.

---

**باد و گندمزار**

**درباره محمدرضا صادقی و کارنامه ۲۰ساله‌اش**

## آدرس اشتباه نمی‌دهد

**ایلیا امانی:** نام محمدرضا صادقی در نیمه دهه ۷۰ شنیده شد، سـال‌هایی که تازه خواننده‌های نسـل جدید آمده و مطرح شده بودند و کم‌کم همگان از لزوم آموزش در موسیقی پاپ و موسیقی مدرن صحبت می‌کردند. صادقی به‌واسـطه شـاگردی اسـتاد محمد نوری و علاقـه و قریحه‌ای که داشـت در تلویزیون قطعاتـی را اجرا کـرده و خود را به‌عنـوان خواننده‌ای که می‌تواند در بخش جدی موسیقی پاپ و پاپ‌کلاسـیک بدرخشد مطرح کرده بود. او به عشق موسیقی و خواندن، سال‌ها هر هفته از اراک به تهران می‌آمد تا در کلاس درس استاد محمد نوری حضور پیدا کند و بعدها حضور در ارکسـترها و گروه‌های کر مختلف هم یکی دیگر از انگیزه‌هایش برای تحمل رنج این سـفرها بود. صادقی جوان در آن سـال‌ها تیتراژ فیلم «لیلی با من اسـت» را خواند؛ فیلمـی که یکی از پرفروش‌ترین و مطرح‌ترین فیلم‌های سال و باعث اوج‌گیری پرویز پرستویی در مقام یک ستاره شد. اجرای محمدرضا صادقی در تیتراژ این فیلم توجه همگان را به این خواننده جوان خوش‌صدا و بادانش جلب کرد. او در اولین جشـنواره موسیقی پاپ در سال ۱۳۷۷ نیز در فرهنگسرای بهمن برنامه‌ای اجرا کرد و از سـال ۱۳۷۵ عضو ثابت ارکستر سمفونیک تهران در سمت خواننده همخوان و تک‌خوان اسـت و با بزرگان موسـیقی همکاری کرده است. از جملـه این اجراها می‌توان بـه اجرای دو کنسـرت به همراه ارکستر موسیقی ملی ایـران در تالار وحدت به رهبری اسـتاد فرهـاد فخرالدینی، اجرای کنسـرت در تالار وحدت با ارکسـتر کلاسـیک ایران به رهبـری دکتر محمد سـریر و قبل از آن اجرای کنسرت به‌همراه ارکستر زهی ارمنسـتان به رهبری پروفسـور لوریس چکناواریان و چندین رسیتال موفق با پیانو و گیتار و کنسرت‌هایی دیگر با سرشناسان موسیقی اشـاره کرد. محمدرضا صادقی کنسرت‌های زیادی هم با بزرگان موسیقی در خـارج از ایران داشـته که از آن جمله می‌توان به اجرای کنسرت به‌همراه ارکستر سـمفونیک تهران به رهبری پروفسـور

منوچهر صهبایی در تور اروپایی و چندین کنسرت موفق دیگر اشـاره کرد. او معلم صداسـاز گروه آوازی تهـران به رهبری میلاد عمرانلو اسـت و سال‌ها صداسازی پـاپ- کلاسـیک را در آموزشـگاه‌های مختلـف درجه‌یـک موسـیقی تدریس می‌کند. صادقی نتیجه تجربه تحصیل در محضر اسـتاد محمد نوری، استاد محمد سریر و اسـتادان دیگر موسیقی و آواز را دارد و حالا یکی از برجسته‌ترین مدرسان آواز کلاسیک و پاپ است و ده‌ها شاگرد را تربیت کرده که هم‌اکنون به خوانندگی و تدریس آواز اشتغال دارند. یکی از اجراهای فوق‌العاده او خوانندگی در نقش امیرتومان مغول در اپرای عروسـکی مولوی و نقش شـمر در اپرای عروسـکی عاشـورا، کار سـترگ اسـتاد بهروز غریب‌پور است که آهنگسـازی آن را بهزاد عبدی انجام داده است. او همچنین دو آلبوم «باد و گندمزار» و «مـرز دیـدار» را هم در کارنامـه دارد و همچنین در آلبوم «بغض» به آهنگسازی داریوش تقی‌پور به‌عنوان خواننده میهمان حضـور دارد. صادقـی خواننده تک‌خوان آلبوم تصویـری «پوئم سـمفونی آب» با اجرای ارکستر ناسیونال اوکراین به رهبری ولادیمیر سیرنکو و به آهنگسازی محمد سریر و خواننده آلبوم «پرنده آتشین» (اثر: ایگور استراوینسکی) با اجرای کر و ارکستر سمفونیک تهران به رهبری استاد شهداد روحانی هم هست.

همه اینهـا کارنامه حدود ۲۰سـاله حرفه‌ای یک خواننده است که از شهرت زیاد و مادیات گذشت تا درست بخواند و به قول آنچه استادش محمد نوری می‌گفت، به مردم آدرس اشتباه ندهد. او وقت خود را به آموزش آواز به علاقه‌مندان و اجرای برخـی قطعات خاص اختصـاص داد اما کاری را اجـرا کرد که می‌دانسـت از نظر اصول حرفه‌ای درست است نه آنچه سلیقه لحظه‌ای عامه طلب می‌کند.

---

ادامه از صفحه ۷

**حافظ ناظری:**

## تمام جادو در گذشته نهفته است

**فروش آثار ایرانی در دنیا چه وضعیتی دارد؟**

موسـیقی ایرانی هنـوز قابلیت ارتباط بـا دنیا را نـدارد هرچند این خصوصیت، چیزی از ارزش‌های موسیقی ما کم نمی‌کند. موسیقی ایرانی نه‌تنها جهانی نشده بلکه از چهار سال قبل خیلی از طرفداران خود را نیز از دست داده است، حتی خود ایرانیان هم به کنسرت‌های ایرانی نمی‌روند. در آمریکا و اروپا قدرت انتخاب خیلی بالاست. اگر دو یا سه‌بار به کنسرت من بیایید و من نتوانم شما را راضی کنم، دفعه بعد به کنسرتم نمی‌آیید اما اینجا گزینه‌ها محدود است. از سوی دیگر پیش از این هر چند سال یک‌بار یک موسـیقیدان خوب ایرانی در خارج از کشور کنسرت برگزار می‌کرد و ایرانیانی که در خارج از کشـور زندگی می‌کردند، به این کنسـرت‌ها پناه می‌بردند درحالی که الان این کار دلالی شده و تعداد کنسرت‌های ایرانی آنقدر زیاد شـده است که دیگر کسی برای رفتن به این کنسرت‌ها انگیزه ندارد. گروهی که ۳۰سـال قبل به خـارج از ایران رفتند، بچه‌هایی دارند که زیاد اهل موسیقی ایرانی نیستند. در نتیجه گروه‌های موسیقی ایرانی در خیلی از مواقع ضرر می‌کنند. در این شـرایط این اثر می‌تواند جادویی برای ما باشد. البته نمی‌دانم واکنش‌ها نسبت به انتشار این اثر چه خواهد بود اما می‌دانم اگر این «سی‌دی» موفقیت خوبی پیدا نکند، کمپانی سونی برای همیشه از من خداحافظی می‌کند که البته این کار به موسیقی ایران هم ضربه می‌زند چون می‌گویند بی‌دلیل نبوده اسـت که موسیقی ایرانی نتوانسته است جهانی شود.

**منظورتان بازخورد مخاطب است؟**

بله. درواقع منظورم فروش جهانی و استقبال مردم است. هشت منتقد و هنرمند بزرگ جهان در مورد این موسیقی -در قالب یک فیلم- نظر داده‌اند و گفته‌اند چیزهای زیادی از آن یاد گرفته‌اند. برای همین ما نقدهای خوبی از سوی افراد مطرح دریافت کرده‌ایم اما برای کمپانی‌ای مانند سونی علاوه‌بر وجه هنری بالای یک اثر، بُعد تجاری نیز اهمیت دارد. سونی معتبرترین آثار کلاسیک جهان را منتشر کرده است که یک ویژگی مشترک دیگر هم دارند و این آثار، محبوبیت بالایی دارند. برای همین است که خواسته‌ام این اثر در سـوپرمارکت‌های ایران توزیع شود چون می‌خواستم افرادی که به چنین موسیقی‌هایی توجه نمی‌کنند، این آلبوم را بخرند و دیدشان نسبت به موسیقی تغییر کند.

**شـما گفتید که سـی‌دی را در سـوپرمارکت‌ها توزیع می‌کنید تا مخاطبانی را که توجهی به این نوع موسیقی ندارند، جذب کنید. زمانی کـه درحال تولید آلبـوم بودید به این فکر بودید که سـلیقه این نوع مخاطبان را هم در نظر بگیرید؟**

به این موضوع توجه نکردم اما موضوع جالبی که تاکنون نتوانستیم در مورد آن بحث کنیم، این است که موسیقی از روی گوش تعریف می‌شود. نکته مهم، پرورش گوش در ایران است. این اتفاق هنوز در کشورمان نیفتاده است. موسیقی ما خیلی حرکت نکرده و به همین دلیل گوش‌ها محدودیت پیدا کرده‌اند و هر آهنگی را خارج از آنچه به آن عادت کرده‌اند، بشنوند، آن را در یک فضای دیگر تصور می‌کنند مثلا ما در درس‌هایمان یاد می‌گرفتیم در دوران باخ، فاصله‌های پنجمی که در مقابل یکدیگر قرار بگیرند، اشکال داشته است. در آن زمان وقتی مردم این صدا را می‌شنیدند برایشان مشکل بوده اسـت اما بتهوون از فاصله‌های پنج تایی موازی استفاده می‌کند که چون گوش‌ها پرورش پیدا کرده بودند، این نوع موسیقی جای خود را باز می‌کند. حسن اصلی آلبوم من در پرورش گوش است. ممکن است آثارم برای مدتی برای گوش‌ها غریبه باشد اما تا پنج سال دیگر، موسیقی ایرانی ۸۵درصد کلاسیک و هارمونی به‌صورت جدی وارد آن می‌شود.

**برای تور کنسرت‌هایتان چه برنامه‌ای دارید؟**

تور کنسرت این آلبوم در شهرهای مختلف آمریکای شمالی آغاز شد، اما هدفم این است ستاره‌هایی که در این آلبوم هستند، به ایران هم بیایند.

**سه‌تاری هم با نام «حافظ» در این آلبوم ارایه شده، ایده ساخت این ساز از کجا آمد؟**

چرایی این مسـاله که سازهای ایرانی با وجود قدمت راه تکامل را طی نکرده است، فکر من را به خود مشغول و رویای ابداع شکل نوینی از سه‌تار را در ذهن من ایجاد کرده بود. در مرحله اول، دریافتم با افزودن دو سیم به چهار سیم موجود می‌توان به فرکانس‌های فرعی بم‌تر و گستره هارمونیک وسـیع‌تری نسبت به سه‌تار سنتی دسـت یافت. وقتی در سال ۲۰۰۷ به ایران بازگشـتم، ایده‌هایم را با سعید و مجید صفری که از سازندگان ساز هستند، در میان گذاشتم. پس از گذشت دو سال و ساخت ۴۰ نمونه اولیه، طرح تکمیل شـد. این ساز با داشـتن بیش از ۱۹ پرده کروماتیک طیف گسترده‌تری از رنگ و طنین را در اختیار نوازنده و آهنگساز قرار می‌دهد و به‌عنوان‌سازی دارای شش سیم، قابلیت‌های بیشتری را نظیر هارمونی و چندآوایی به آهنگساز می‌دهد که در موسیقی سنتی ایران وجود ندارد.

**شـما تا حدود زیادی به ایده‌آل‌هایتان دست پیدا کرده‌اید اما این علاقه‌مندی به ایران چه دلیلی دارد؟ دلیل پایبندی‌تان به این مملکت یک‌جور زُست ملی‌گرایانه است یا وابستگی به ریشه؟**

همیشه فکر می‌کنم اگر پیانیست می‌شدم، می‌توانستم دنیا را عوض کنم. همیشه از خودم می‌پرسم چرا پیانیست نشدم؟ همان نیرویی که من را به نیویورک برد و تمام این اتفاقات را در زندگی من مثل جادو به وجود آورد، احساسی در من ایجاد کرده که فکر می‌کنم با یک وظیفه الهی به‌دنیا آمده‌ام و یک سربازم که باید پرچمی را تا جایی که خون در بدنم هست، برای نسل بعد پیش ببرم. آن صداست که من را به نیویورک برد و با من حرف می‌زند. وقتی در نیویورک بودم شـرایطی داشتم که حاضر به مرگ بودم. من آدم خیلی قوی هستم و چیزی رویم اثر نمی‌گذارد مگر مسایل احساسـی، اما با وجودم خیلی در ارتباطم، همـه چیز را در وجودم حس می‌کنم و احساسم خیلی در وجودم زنده و پویاست. اطرافیانم همیشه به من می‌گویند برخوردهایم طوری است که انگار احساسی ندارم، با این‌حال هـدف بزرگی دارم که همه چیز جهـان را برایش فدا می‌کنم. خودم هم نمی‌دانم هدفم دقیقا چیست. نیرویی در من هست که می‌گوید تو آمده‌ای زجر بکشـی برای چیزی که هنوز نمی‌دانم چیسـت ولی در این هدف، مجموعه‌ای از ایران و جهان وجود دارد. من همانقدر به دنیا اهمیت می‌دهم که به ایران اهمیت می‌دهم. هنوز نمی‌دانم وقتی آلبومم منتشر شود، چه اتفاقی می‌افتد. فقط می‌دانم نیرویی من را در این راه انداخته است.

**در این ۱۳سالی که در نیویورک زندگی می‌کنید، تنها سه بار به ایران آمده‌اید. در نیویورک به چه کاری مشغولید؟**

موقعی که به نیویورک رفتم، زبان انگلیسی بلد نبودم. نمی‌توانید حس کنید چه لحظه‌هایی را گذراندم. نیویورک یکی از وحشـی‌ترین شهرهای دنیاسـت و جای من اسـت چون من‌هم یک آدم وحشـی هست